

فصل هفتم

اقتصاد شوروی و قانون ارزش مارکس و نظریه بحران سرمایه داری (جبرگرایی اقتصادی در رژیم استالینیستی) .

مقدمه . قانون ارزش مارکس . کاربرد پذیری قانون ارزش در انحصار سرمایه داری . سرمایه داری انحصاری دولتی و قانون ارزش . بررسی قانون ارزش مارکس و اقتصاد شوروی جد از سرمایه داری جهانی . بررسی قانون ارزش مارکس و اقتصاد شوروی در رابطه با سرمایه داری جهانی . آیا سرمایه داری دولتی جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ .

نظریه مارکس در باره بحران سرمایه داری . سرمایه داری دولتی و بحران — طرح مساله . بوخازین در باره بحران در سرمایه داری دولتی .

"راه حل" توگان بارانوفسکی Tugan Baranovsky . تولید

و مصرف و سائل تخریب

مقدمه

به اعتقاد مارکس و انگلس، اصل اساسی سرمایه داری را، که متمایز از کلیه نظام های دیگر اقتصادی است، قانون ارزش تشکیل میدهد . یعنی قانونی که همه قوانین دیگر سرمایه داری از آن نشأت گرفته است . "بدینسان شکل ارزش تولیدات، تاکنون تمامی شکل سرمایه داری تولید، تضاد بین سرمایه داران و کارگران مزد بگیر، ارتش ذخیره صنعتی و بحرانها را در چنین داشته است" .^۱ از این رو، قانون ارزش، قانون اصلی اقتصاد سیاسی مارکس است .

Ostrovitianov

لاپیدوس Lapidus و اوستروویتیانوف

دو اقتصاد دان مشهور شوروی، در مقدمه کتاب اقتصاد سیاسی خود، این پرسش را مطرح میسازند که "آیا اقتصاد سیاسی تمامی روابط تولیدی بین افراد را بررسی می کند ؟" و پاسخ آنان چنین است :

خیر، برای نمونه، اقتصاد طبیعی، دهقانی، پدرسالاری و ابتدائی که از درون جوابگوی همه نیازهای خویش است و هیچگونه رابطه مبادله با دهقانان دیگر ندارد را در نظر بگیریم، در اینجا ما با يك رابطه تولیدی ویژه‌ای روبرو هستیم.

آنها عبارتند از يك تشکیلات کار اشتراکی... که همه افراد تحت انقیاد رئیس خانزاده قرار دارند... علی رغم تفاوت فاحش بین اقتصاد طبیعی دهقانی و اقتصاد کمونیستی، هر دو دارای يك چهاره مشترک هستند: هر دو بوسله اراده

آگاهانه بشر، متشکل و هدایت میشوند، شکی نیست که قوانین ویژه‌ای، روابط نامتشکل جامعه سرمایه داری را نظم می دهد. اما این قوانین، بطور حرد بخودی و جدا از اراده آگاهانه و هدایت شده شرکت کنندگان این روند تولید، می باشند... این قوانین خود بخودی و ابتدائی هستند که موضوع اقتصاد سیاسی را تشکیل میدهند.^{۲۰}

سپس آنها می پرسند: "قوانین سرمایه داری اقتصاد سیاسی، از چه راه پائی و تا چه حد در اقتصاد شوروی نفوذ دارند؟ بین فعالیت خود بخودی و فعالیت برنامه ریزی شده در اقتصاد اتحاد شوروی، چه روابطی وجود دارد؟ تاثیر ویژه این عوامل و گرایش پیشرفت آنان چیست؟^{۲۱} و آنان باین نتیجه میرسند که اقتصاد سیاسی تنها در روندهای خود بخودی قابل اجرا است و نه در اقتصاد برنامه ریزی شده، مانند اقتصاد سوسیالیستی و این قوانین در شوروی تا حدی قابل اجرا می باشند زیرا اقتصاد شوروی

هنوز سوسیالیستی نبوده بلکه تقریباً در مرحله انتقال به سوسیالیسم است .
 در آن دوران ، اقتصاد دانان دیگر شوروی نیز چنین اعتقادی داشتند .
 در آن زمان ، اقتصاد دانان شوروی به این پرسش که آیا قانون ارزش
 جایی در سوسیالیسم دارد یا خیر ، بطور متفق القول پاسخ منفی میدادند
 و هرگاه که نشانی از قانون ارزش در اتحاد شوروی دیده میشد ، چایسـن
 توجیه میکردند که این بواسطه شرایط انتقالی است زیرا شوروی هنوز کاملاً
 به سوسیالیسم نرسیده است .

از این رو ، لاییدوس و اوسترودیتیانوف نوشتند :

هرگاه این سؤال مطرح شد ، که
 اقتصاد شوروی سرمایه داری است و یا
 سوسیالیستی ؟ البته ما باید پاسخ دهیم
 که " سرمایه داری " و یا " سوسیالیستی " .
 امکان پذیر نیست ، زیرا ویژه گی اقتصاد
 شوروی . . . در این حقیقت نهفته
 است که ماهیت انتقالی دارد ، یعنی از
 سرمایه داری به سوسیالیسم گذار میکند .
 ما باید به آن کسانی که میپرسند و — این
 یا آن — آیا قانون ارزش در اینجا —
 کاملاً اجرا میشود و یا دیگر بکلی منسوخ
 گشته است و قوانین آگاهانه ای جایگزین
 آن شده است ، همان پاسخ را بدهیم . این
 آگاهان که " یا این درست است و یا آن " ،
 امکان پذیر نیست ، زیرا نه این قیاس
 منطقی است و نه آن درست است ، بلکه
 راه سومی وجود دارد : یعنی ما در پیک
روند انتقالی از یکی به دیگری بسر میبریم .
 قانون ارزش هنوز محو نشده است و هنوز
 در شرایط ما به عملکرد خود ادامه میدهد .

اما نه بشكل نظام سرمايه داری ، زیرا از درون

روند محو شدن میگذرد . ۴۰

همین عقیده را پروبرازنسکی نیز ابراز کرد : " قانون ارزش و عامل برنامه کم‌مشخصه اصلی آن در انباشت سوسیالیستی متجلی میگردد ، با یکدیگر در تضاد هستند " و در دوران انتقال سرمايه داری به سوسیالیسم و با پیروزی سوسیالیسم ، " قانون ارزش محو خواهد شد . ۵۰

لئونیتف Leontiev ، اقتصاددان دیگر روسی -

نویسد : " قانون ارزش ، قانون حرکت تولید کالائی سرمايه داری است ، منشا همه " تضادهای سرمايه داری در ارزش وجود دارد . ۶۰

اقتصاددانان شوروی ، به منظور پشتیبانی از بحث خود استفاده فراوانی ، از آثار مارکس و انگلس می‌کنند . چکیده‌های از آنتی دورینگ که در بالا ذکر گردید ، نظر آنان را تأیید میکند . جای دیگری در همین کتاب ، انگلس تصور دورینگ را مبنی بر اینکه قانون ارزش مارکس در سوسیالیسم به اجرا در می‌آید ، به تمسخر میگیرد : " مردم بدون مداخله قانون " ارزش " مشهور ، قادر خواهند بود همه چیز را بسادگی اداره کنند . ۷۰

انگلس معتقد بود ، این يك اعتقاد بوج است که " جامعه ای بوجر آید که در آن سرانجام ، تولید کنندگان ، تولیدات خود را با اجرای منطقی يك بقوله اقتصادی (ارزش) کنترل کنند که آشکارترین بیان به انقیاد درآمدن تولید کنندگان بوسیله تولیدات خود آنان است . ۸۰ یا به قول مارکس : " ارزش بیان خصالت ویژه ماهیت روند سرمايه داری تولید است . ۹۰

در جای دیگر ، در نقد آ . واگنر A. Wagner در

Allgemeine oder theoretische volkswirtschaftslehre

مارکس این بحث را به تمسخر میگیرد که " فرضیه های پیشین نظریه ارزش که به منظور تشریح جامعه بورژوازی ساخته و پرداخته شد ، برای " دولت سوسیالیستی مارکس " نیز قابل اجرا است " . ۱۰ چنین استدلالاتی تقریباً برای همه اقتصاددانان شوروی در پانزد سال اول پس از انقلاب بدیهی بود .

پس از تقریباً یکدهه سکوت کامل در بارهایین امر، ناگهان در سال ۱۹۴۳، رویداد شگفت‌انگیزی بوقوع پیوست. ارگان نظری بنیادین —————
Pod Znamenem Marksizma

مقاله‌ای به تفصیل بدون امضاء تحت عنوان "چند پرسش پیرامون آموزش اقتصاد سیاسی منتشر کرد که نشان دهنده جدائی کامل از گذشته بود. بدینسان خواننده اطلاع پیدا کرد که "دستور اقتصاد سیاسی پس از سه‌ری گشتن سالها، در دانشگاه ما تجدید شده است. پیش از چنین وقفه‌ای آموزش اقتصاد سیاسی و همچنین کتب رسمی موجود و برنامه آموزش همه از نواقص بسیار مهمی برخوردار بودند." غالباً اشتباهات بسیار و خطاهای اساسی در رابطه با قوانین اقتصادی سوسیالیستی در برنامه آموزشی و کتب رسمی اقتصاد سیاسی رسوخ کرده بود. بنا بر مقاله مذکور، اشتباه اساسی آموزش پیشین، رد اجرای قانون ارزش در جامعه سوسیالیستی بود. کلیه اقتصاد دانان شوروی، بید رنگ همرنگ جماعت شدند.

چنین چرخشی را مسئولین با يك آمادگی جدید توضیح داده و اعلام داشتند که چنین نظری در گذشته عملاً مورد قبول آنان بوده اما از دیدگاه عمومی، بعنوان ویژه گی زندگی شوروی انکار شده بود، مانند شورونیس ————— روسیه کبیر، تجلیل از سنن تزاری و نمونه‌های مشابه دیگر. هر چند، بنظر میرسد که اقتصاد دانان شوروی چنان با نوشته های مارکس و انگلس در تضاد افتاده اند که باید مسئله را بارها بررسی کرد. حتی در فوریه سال ۱۹۵۲ نیز استالین خود این ضرورت را احساس کرد که بنویسد:

گاه پرسشهایی می‌شود که آیا قانون ارزش در نظام سوسیالیستی کشورها وجود دارد و اجرا میگردد یا خیر؟

بله وجود دارد و اجرا هم میگردد. ۱۲

استالین، برعکس تمامی آموزشهای مارکسیستی میگوید:

"آیا قانون ارزش، اساس قوانین اقتصادی سرمایه داری است؟ خیر! مارکس میگوید، آنجا که نیروی کار يك کالا است، دست آورد طبیعی و

اجتناب ناپذیر فروش آن پیدایش ارزش افزونه ناشی از استثمار است .
 استالین به آسانی اعلام میدارد که اگر چه قانون ارزش در اقتصاد شوروی رایج است ، اما فروش نیروی کار و در نتیجه ارزش افزونه ، وجود ندارد . اومی — نویسد : " سخن از " اجیر کردن کارگران " ، و اینکه نیروی کار يك کالا است ، دیگر در نظام ما مفهومی ندارد ؛ زیرا این بدان معنا است که طبقه کارگر که مالك وسائل تولید است ، خود را اجیر میسازد و نیروی کار خود را بخود میفروشد . " ۱۴ (مفهوم غیر منطقی فرض استدلال استالین ، اینست که در حقیقت این کارگران می باشند که " مالك " و کنترل کننده دولتی هستند — که آن دولت مالك وسائل تولید است و نیروی کار را میخرد و نه دیوانسالاری قادر مطلق) . بعلاوه او مینویسد : " بفاعتقاد من باید ... برخی از مفاهیم کتاب سرمایه مارکس را — آنجا که مارکس به تحلیل سرمایه داری بها میدهد — که بطرز ساختگی به روابط سوسیالیستی ما نسبت داده میشود ، بدور افکنیم . اشاره من منجمله به مفاهیمی مانند کار " ضروری " و " افزونه " تولید " ضروری " و " افزونه " و زمان " افزونه " ۱۵ است .
 درك روابط واقعی بین قانون ارزش مارکس و اقتصاد شوروی ، دارای اهمیت فراوانی است و هیواره باید پیاد آوریم که مارکس رابطه نزدیکی بین این — قانون و تمامی تضادهای سرمایه داری میدهد .

قانون ارزش مارکس

نظریه ارزش مارکس را میتوان به اختصار چنین تشریح کرد .
 در سرمایه داری و تنها در سرمایه داری ، " همه و یا بیشتر تولیدات بشکل کالا هستند " ۱۶ بمنظور تبدیل تولیدات به کالا ، يك تقسیم کار در دورن جامعه ضروری است ، اما کافی نیست . در میان قبایل بدوی نیز تقسیم کار وجود داشت ولی کالا تولید نمیگردید . در نظام جامعه روم قدیم نیز — که بر اساس کشاورزی با وسائل اولیه کار بردگی و خرد کفائی بود ، کالا تولید

نمیگردد. در درون هر کارخانه سرمایه داری نیز که تقسیم کار وجود دارد، حاصل کار هر کارگر تبدیل به کالا نمیگردد. تنها بین قبایل بدوی، بین جوامع روم قدیم قدیم که به آن اشاره رفت و یا بین کارخانه های سرمایه داری است که تولید، مبادله میگردد و بدینسان شکل کالا بخود میگیرد. مارکس مینویسد: "چنین تولیداتی در رابطه با یکدیگر، تنها هنگامی می توانند تبدیل به کالا شوند که توسط انواع مختلف کار و هر کدام مستقلا و بـ... منظور بهره برداری يك مالك خصوصي^{۱۷} و یا گروهی از مالکین خصوصي^{۱۸} تولید شوند."

ارزش بعنوان خصلت مشترك و اساسی مبادله همه کالاها مشخص گردیده است. تولیدات تنها بعنوان کالا، ارزش مبادله دارند. ارزش مبادله، تجلی روابط اجتماعی بین تولیدات کالاها یعنی، خصلت اجتماعی کار هر تولید کننده است. در حقیقت، این تنها تجلی خصلت اجتماعی کار در جامعه تولید کنندگان مستقل است. مارکس مینویسد: "از آنجا که تولید کنندگان تا هنگام مبادله تولیدات خود، در روابط اجتماعی با یکدیگر قرار نمیگیرند، خصلت ویژه اجتماعی کار هر تولید کننده، خود را آشکار نمیسازد مگر در عمل مبادله. بدیگر سخن، کار فرد بعنوان بخشی از کار جامعه و تنها با واسطه روابطی که عمل مبادله، مستقیما بین تولیدات و غیره مستقیم از طریق آنها بین تولید کنندگان برقرار میسازد، خود را به اثبات میرساند."^{۱۹}

هنگامیکه مارکس می نویسد يك کالا، ارزش است، ثابت میکند که آن کار مجردی است که بآن جامعه عمل پوشانده شده است و نتیجه نسبت معینی از کل کار تولیدی جامعه است. "اهمیت ارزش، بیان کننده رابطهای از تولید اجتماعی و تجلی گاه رابطه است که ضرورتا بین يك کالای معین و بخشی از کل زمان کار جامعه که برای تولید آن لازم است وجود دارد."^{۲۰} چرا ارزش مبادله تنها تجلی این رابطه است و چرا این رابطه نمیتواند بجای اینکه از طریق رابطه اشیا بیان گردد، مستقیما متجلی شود. در پاسخ به چنین پرسشی باید گفت که تنها رابطه اجتماعی که میتواند بین تولید کنندگان آزاد وجود داشته باشد همانا از طریق اشیا و از طریق مبادله

کالاهاست .

در جامعه تولید کنندگان آزاد ، قانون ارزش تعیین کننده مسائل — حل زیر است :

الف — رابطه مبادله بین کالا های متفاوت .

ب — کل مقدار يك نوع کالا که در مقایسه با کالا های نوع دیگر تولید خواهد شد و بدینسان ،

ج — تقسیم کل زمان کار جامعه در بین کارخانه های متفاوت .

از این رو ، قانون ارزش تعیین کننده رابطه مبادله بین نیروی کار — بعنوان يك کالا و کالا های دیگر و عبارت دیگر ، تعیین کننده رابطه — تقسیم کار روزانه به زمانی که بمنظور " کار ضروری " صرف میشود (که در آن کارگر ارزش نیروی کار خود را بازتولید میکند) و " کار افزونه " (که در آن کارگر ارزش افزونه برای سرمایه دار تولید میکند) می باشد . به علاوه قانون ارزش ، آن سهم کار اجتماعی را که به تولید تولید کننده و مصرف کننده کالا اختصاص یافته است یعنی رابطه بین انباشت و مصرف (همان نتیجه فرعی بخش الف که در بالا به آن اشاره شد) را کنترل می کند .

مارکس ، تقسیم کار در جامعه سرمایه داری را بطور کلی (که در سیمای ارزش ها متجلی است) با تقسیم کار يك کارخانه به تنهایی (که در سیمای ارزش ها متجلی نیست) می سنجد :

تقسیم کار در جامعه ، توسط خرید و فروش تولیدات شاخه های متفاوت صنعت بهار می آید ، اما رابطه بین جزئیات اداره يك کارخانه ، بستگی به فروش نیروی کار کارگران متعدد به يك سرمایه دار دارد که بعنوان نیروی کار بهم پیوسته آنها عرضه میدارند . تقسیم کار در کارخانه دلالت بر تمرکز وسائل تولید در اختیار يك سرمایه دار دارد . اما تقسیم کار در جامعه دلالت بر پراکندگی وسائل تولید بین بسیاری

از تولیدکنندگان آزاد کالاها است . اگر چه در درون کارخانه ، قانون آهنی — تناسب ، تعداد معینی کارگر را تحت کنترل کارهای مشخص در میآورد ، در جامعه یعنی خارج از کارخانه ، این شاسو صادق است که در توزیع تولیدکنندگان و وسائل تولید آنان در میان شاخه های متعدد صنعت ، نقش عمده ای دارد . این درست است که حوزه های متفاوت تولید ، دائماً به يك تعادل گرایش دارند : زیرا اگر يكسره ، اگر چه هر تولید کننده کالا ، به منظور برآوردن يك خواست ویژه اجتماعی ، موظف به تولید ارزش مصرفی است و اگر چه وسعت این خواستها از نظر کمی متفاوت هستند ، هنوز يك رابطه درونی وجود دارد که نسبت آنان را در يك نظام منظم که نظام رشد خود بخودی است ، معین میسازد . از سوی دیگر ، قانون ارزش کالاها ، نهایتاً اندازه رمان کار قابل عرضه ای را که جامعه بتواند برای هر رده ویژه ای از کالاها مصرف کند ، تعیین میسازد . اما این گرایش دائمی حوزه های متفاوت تولید به تعادل ، تنها در شكل يك واکنش در برابر برهم خوردن دائمی این تعادل صورت میگیرد . سیستم از قبل داده شده ای *apriori* که بر اساس آن تقسیم کار در درون کارخانه دائماً اجرا میشود ، در تقسیم کار درون جامعه ، بدل به صورت بعداً

تعیین شده‌ای *a posteriori* —ه

توسط طبیعت تحمیل شده می‌گردد که بی‌قانونی
در رفتار تولید کنندگان را کنترل می‌کند و
در توانات وابسته به سنجش فشار بهای
بازار قابل درک می‌باشد . تقسیم کار —ه
درون کارخانه —ه دلالت بر قدرت بی‌چون
و جرای سرمایه دار بر انسان دارد که —ه
بخشی از مکانیزم متعلق به اوست . تقسیم کار
درون جامعه ، تولید کنندگان مستقل کالا
را که هیچگونه قدرتی بجز رقابت با یکدیگر
و اجبار ناشی از فشار منافع مشترک ندارند ،
با یکدیگر در ارتباط قرار میدهد . ۲۱۰۰

بدینسان ، با وجود فقدان برنامه مرکزی در درون یک جامعه —ه
تولید کنندگان کالا ، قانون ارزش با ایجاد تغییر بی‌درپی در عرضه و
تقاضا که ناشی از رقابت است ، از درون بی‌نظمی ، نظم ایجاد میکند .
تعادل معینی در تولید کالاهای متفاوت و در تقسیم کل زمان کار اجتماعی
در بین شاخه های متعدد اقتصاد و غیره برقرار میشود . اما از سوی دیگر
در درون یک کارخانه ، هرج و مرج خارج از کنترل اشخاص وجود ندارد و
این اراده آگاهانه سرمایه دار است که تعیین کننده تقسیم کار و مقدار تولید
کالاهای متفاوت است .

بدیهی است که در تمامی اشکال متفاوت جامعه ، از کمونیزم اولیه در
گذشته کهن ، تا جامعه سوسیالیستی آینده ، باید نوعی تقسیم زمان کار
اجتماعی بین شاخه های متفاوت اقتصاد وجود داشته باشد تا مقدار مناسبی
از کالاهای مورد نیاز تولید گردد . اما راه پائی که این تقسیم کار در آن به
انجام میرسد ، در جوامع گوناگون متفاوت است . مارکس می نویسد ، " هر
کودکی میداند " که ،

کشوری که نمی‌گویم برای مدت یکسال بلکه

حتی اگر برای مدت چند هفته دست از کار بکشد ، میمیرد . هر کودکی نیز میداند که کل مقدار تولیدات مشابه با نیازهای متفاوت مستلزم مقادیر متفاوت و از نظر کمی تعیین شده کل کار جامعه است . این ضرورت توزیع کار اجتماعی به نسبت های معین ، با شکل ویژه تولید اجتماعی ، حل شدنی نیست ، بلکه بدیهی است که تنها میتوان شکل —ی را که فرض میدارد تغییر داد . از هیچ قانون طبیعی نمیتوان رهائی یافت . آنچه که در تغییر شرایط تاریخی متحول می شود شکلی است که این قوانین در آن عمل میکنند و در شرایط جامعهای که پیوستگی داخلی کار اجتماعی در مبادله خصوصی تولیدات فردی کار آشکار میگردد ، نحوه عملکرد این تناسب تقسیم کار دقیقاً مبادله —ارزش این تولیدات است . ۲۲۰

شرط ضروری بمنظور مبادله ارزش که بیان کننده تقسیم کل زمان کار اجتماعی بین تولید کالاهای متفاوت است این می باشد که فعالیت مردم در روند تولید باید "صرفاً فردی" باشد ، باید بین تولید کنندگان آزاد و بین مالکین کالاهای متفاوت ، رقابت آزاد برقرار باشد که شامل فروشندگان نیروی کار نیز میگردد . رابطه بین اعضای جامعه در روند تولید نباید براساس عمل آگاهانه تعیین گردد .

کاربرد پذیری قانون ارزش در انحصار سرمایه داری

مارکس ، در کتاب سرمایه ، نظام رقابت آزاد کامل را بعنوان معیار

تشخیص سرمایه داری قرار داد . تنها اقتصاد دان پیرو مکتب مارکس که به تفصیل قانون ارزش را در رابطه با سرمایه داری انحصاری مورد بحث قرار داد ، رودلف هیلفردینگ Rudolf Hilferding بود (در کتاب Des Finanz Kapital وین ، ۱۹۱۰) . او میگوید استنتاج هرگونه قانون کلی از تئوری ارزش مارکس که بقدری با آن تأثیر کمی انحصار بر روابط مبادله بین کالاهای متفاوت را توضیح داد ، امکان پذیر نیست .

هیلفردینگ می نویسد :

آنچه در قوانین انحصارات نامعین و بی قیاس است ، تقاضا است و آشکار نیست که چگونه در برابر افزایش قیمت ها واکنش نشان میدهد . قیمت های انحصاری میتوانند بر اساس تجربی تعیین گردند اما سطح آنها نمی تواند از دیدگاه نظری تعیین شود اقتصاد کلاسیک (هیلفردینگ مارکس را هم در این تقسیم بندی تفسیر کرده) قیمت ها را بعنوان شکل پیدایش تولید اجتماعی آنارشستی و سطح آنها را وابسته به بازدهی اجتماعی سرمایه بیندارد . قانون عینی قیمت ، تنها از طریق رقابت تحقق مییابد . هنگامیکه مؤسسات انحصاری رقابت را منسوخ میسازند ، با این عمل تنها وسائلی که موجب تحقق قانون عینی قیمت است ، زدوده میشود . قیمت دیگر آن مقداری نیست که بطور عینی تعیین گشته است بلکه برای آنانکه آنرا با اراده و آگاهی تعیین میکنند ، بصورت مسائل محاسبه در میآید . بجای یک نتیجه ، یک

فرض میشود ، بجای عینی بودن ذهنی
 میگردد ، بجای اجتناب ناپذیر و مستقل
 از اراده و آگاهی عمل کنند گانش بودن
 تصادفی و مستبدانه میگردد . تحقق نظریه
 تمرکز مارکسیستی — ادغام انحصارگراییانه —
 بنظر میآید که موجب بطلان نظریه ارزش
 مارکسیستی میگردد . ۲۳

به همین نسبت ، تعیین اینکه چه مقداری از کالاهای متفاوت تولید — — —
 خواهد شد و چگونه کل زمان کار اجتماعی بین شاخه های متعدد اقتصاد — — —
 تقسیم خواهد شد ، غیر ممکن میگردد . اما ارزیابی اینکه گرایش عواملی که به
 به آن اشاره شد در شرایط انحصاری چه خواهند بود ، البته در مقایسه — — —
 با اینکه در شرایط رقابت آزاد چه بوده اند ، امکان پذیر است . در شرایط
 تعادل ، ارزش مبادله کالاها که ناشی از انحصارات هستند ، در رابطه
 با دیگران افزایش خواهند یافت ، تعداد کمتری در مقایسه با کالاهای
 غیر انحصاری تولید میشوند و از این رو ، نسبت کل زمان کار اجتماعی که توسط
 صنایع انحصاری شده جذب میشوند ، کمتر خواهد شد . بدینسان میتوان
 ادعا کرد که تحت شرایط انحصاری ، روابط مبادله بین کالاها ، کمیتی که
 تولید میشود و تقسیم کل زمان کار اجتماعی ، تعدیل همان عواملی هستند که
 در رقابت آزاد آشکار میگردند . قانون ارزش بطور نسبی نفی میشود ، اما
 ضرورتا بخاطر ادامه حیات ، بشکل تعدیل شد مای پدیدار میشود . اگر چه
 رقابت مطلقا آزاد نیست ، اما وجود دارد و بدینسان تزه های مارکس — — —
 صحت دارد ، " رفتار انسان در روند اجتماعی تولید، صرفا فردی است . از
 این رو ، روابط آنان در تولید بایکدیگر یک خصلت مادی مستقل از تسلطشان
 و اعمال فردی آگاهانه اشان بخود میگیرد . ۲۴

از آنجا که رقابت بین انحصارات متفاوت در همان شاخه و یا در هر — — —
 شاخه دیگر اقتصاد وجود دارد ، روابط مبادله بین کالاها اگر دقیقا مساوی
 نباشد ، وابسته به زمان کاری که برای تولید آنها صرف شده و یا هزینه ناشی
 از نسبت تولید آنها است . اگر چه تقسیم کار در درون جامعه بطور کلی از

اعمال آگاهانه افراد و یا گروهها (مانند انحصارات) مطلقا جدا نیست . اما این تقسیم کار تنها به نسبت ناچیزی با آنچه که در رقابت کاملا آزاد وجود دارد متفاوت است . علیرغم "برنامه ریزی" انحصارات ، تقسیم کار همچنان مستبدانه است و با تقسیم کار درون يك کارخانه ، نه تنها در درجه آن بلکه در نوع آن نیز ، کاملا متفاوت می باشد . سرمایه داری انحصاری بمعنای نفی نسبی قانون ارزش مارکس است اما بر اساس خود قانون ارزش ، امسا نفی نسبی قانون ارزش به نفی کامل آن میرسد .

سرمایه داری انحصاری دولتی و قانون ارزش

در شرایطی که دولت در تنظیم قیمت کالاها ، خرید بخش عمده ای از تولید اقتصاد ملی ، توزیع مواد اولیه و تنظیم سرمایه گذاری در نظام اقتصاد مدیخله میکند ، عملکرد قانون ارزش چگونه است ؟
به گفته لنین ،

هنگامیکه سرمایه داران بمنظور امسور دفاع نظامی کار میکنند ، یعنی برای خزانة دولت ، بدیهی است که دیگر سرمایه داری ، "خالص" نیست بلکه نوع ویژه ای از اقتصاد ملی است . سرمایه داری خالص یعنی تولید کالائی ، تولید کالائی یعنی کار به رایك بازار آزاد و نامشخص . اما سرمایه داری که بمنظور دفاع "کار" میکند — و بهیچوجه برای بازار "کار" نمیکند . او فرمان دولت را اجرا میسازد و این در بیشتر موارد در مقابل پولی است که پیش از شروع کار از خزانه دولت دریافت می دارد .^{۲۵}

آیا این بدان مفهوم است که عرضه تولیدات توسط کارخانه های سرمایه داری به دولت ، خارج از قانون ارزش است ؟ در آلمان نازی ، آنجا

که دولت بیش از نیمی از کل تولیدات ملی را خریداری می‌کرد ، توزیع مواد اولیه را در دست خود متمرکز می‌ساخت ، جریان سرمایه را به شاخه های متعدد اقتصاد تنظیم می‌کرد ، قیمت کالاها را تثبیت و بازار کار را تنظیم می‌ساخت ، تنظیم روابط مبادله کالا های متفاوت به عمل خود بخودی و کورکورانه بازار ، به مقدار نسبی کالا های متفاوت تولید شده و به تقسیم کل زمان کار اجتماعی در بین صنایع مختلف واگذار نگردید . این درست است که دولت نازی تصمیم گیرنده تمامی مسائل تولید نبود . اما مهمترین تصمیمات را اتخاذ میکرد . در اقتصاد نازی ، دولت مقدار تولید کالا های مصرفی را تعیین میکرد ، هیچگونه آزادی برای فروش نیروی کار وجود نداشت و تقسیم کل زمان کار اجتماعی در بین شاخه های متعدد صنعت ، توسط حرکت خود بخودی بازار تعیین نمیشد ، بلکه با صدور فرمان و نیز مواد اولیه توسط دولت و کنترل آن بر سرمایه گذاری تعیین میگردد . در آلمان يك زمینه بسیار ناچیز برای فعالیت آزاد پیشگامان مختلف باقی ماند .

همچنانکه هیلفردینگ می‌نویسد : " در آلمان . . . دولت بمنظور بقاء و تقویت قدرت خود میکوشد ، خصلت تولید و انباشت را مشخص میسازد . قیمت ها عملکرد منظم خود را از دست میدهند و تنها به يك وسیله توزیع تبدیل میشوند . اقتصاد و همراه با آن ، توان فعالیت اقتصادی کموبیش در کنترل دولت قرار میگیرد و دولت بر آن مسلط میشود . " *
واژه " سرمایه داری دولتی " هم به مفهوم اقتصاد جنگی سرمایه داری است و هم به مفهوم مرحله ای که در آن دولت سرمایه داری مخزن تمام وسائل تولید میگردد . برای نمونه ، بوخارین هر دو مفهوم این واژه را بکار برد . اگر چه همچنانکه خواهیم دید ، هیچگونه تفاوت اساسی کیفی بین این دو مفهوم از لحاظ تاثیر آنها بر (الف) روابط مبادله بین کالا ها و (ب) کمیت نسبی تولید و (ج) توزیع کل زمان کار جامعه نیست ، اما بر این عقیده ایم که به منظور پیشگیری از هر نوع اشتباه ، بهتر است

* هیلفردینگ ، " سرمایه داری دولتی یا اقتصاد استبدادی " ، مجله چاپ

بین این دو مفهوم وجه تمایز قائل شد. - واژه " سرمایه داری دولتی " تنها -
 برای مشخص کردن مرحله ای است که دولت سرمایه داری مخزن وسائل تولید
 میشود در حالیکه ، اقتصاد جنگی سرمایه داری ، " سرمایه داری انحصاری
 دولتی " خوانده میشود .

سرمایه داری انحصاری دولتی در تحلیل نهائی در امان نیروهای
 اقتصادی کور است و توسط اراده آگاهانه فرد یا افرادی اداره نمیکند -
 برای نمونه ، فرامین دولتی بر طبق توانائی نسبی شرکتهای متعددی که
 برای دولت به مناقصه و مزایده می پردازند ، داده میشود ، (گاهی -
 توانائی نسبی شرکتهای ، در ظرفیت تولید شان متجلی می شود) - بدینسان ،
 هر شرکتی باید کوشش کند تا به يك درجه معین از انباشت سرمایه دست
 یابد - آنان مجبورند به بهای دستمزدها ، سود را افزایش دهند - آنان
 يك افزایش تقاضا برای وسائل تولید ، به نسبت تقاضا برای وسائل مصرف ایجاد
 میکنند و غیره - در حکومت آلمان نازی ، تقسیم کل تولید ملی بین طبقات
 اجتماعی مختلف ، توزیع کل زمان کار بین تولید کالاهای مصرفی و سرمایه -
 با يك تصمیم مستبدانه دولت تعیین نمیکردید بلکه توسط فشار رقابت تعیین
 میشد و همین امر نتیجه فشار رقابت - چه اقتصادی و چه نظامی - قدرت -
 هائی که آلمان با آنان می جنگید ، بود -
 بدینسان اگر چه رقابت و قانون ارزش در سرمایه داری انحصاری دولتی
 تحریف میگردد ، اما در تحلیل نهائی ، هنوز امری قطعی است -

بررسی قانون ارزش مارکس و اقتصاد شوروی جدا از سرمایه داری جهانی

در نظر اول ، روابط بین تشکیلات اقتصادی مختلف در شوروی همانند روابط
 بین تشکیلات اقتصادی گوناگون در کشورهای سرمایه داری سنتی است - اما
 این امر ، ظاهراً چنین است - در جامعه تولید کنندگان خصوصی ، تفاوت
 اصلی بین تقسیم کار در يك کارگاه و تقسیم کار در اجتماع بطور کلی ، بدین -
 سان است که در يك کارگاه ، مالکیت وسائل تولید در دست يك فرد یا

گروهی از افراد متمرکز است ، حال آنکه در جامعه سرمایه داری بطور کلی — سی
 مکر تصمیم گیری وجود ندارد ، بلکه تنها " میانگین کاری قاعده " تعیین
 میکند که چه تعداد کارگر در تشکیلات اقتصادی متفاوت استخدام شوند .
 چه کالائی تولید شود و غیره . چنین تعایزی در شوروی وجود ندارد .

تشکیلات اقتصادی فردی و اقتصاد بطور کلی هر دو تحت تسلط مقدرات
 برنامه ریزی شده تولید قرار دارند . برای نمونه ، تفاوت بین تقسیم کار در درون
 يك کارخانه تراکتور سازی و کارخانه فولادی که به آن مواد میرساند ، تنها
 در تفاوت درجه آن است . تقسیم کار در درون جامعه شوروی ، در اصل
 نوعی از تقسیم کار در درون يك کارگاه است . تولیدات ظاهرا از طریق
 رابطه مبادله در بین شاخه های متفاوت اقتصاد توزیع میگردد . اما از آنجا
 که مالکیت همه تشکیلات اقتصادی به يك ارگان — یعنی دولت — واگذار گشته
 است ، هیچگونه مبادله واقعی کالاها وجود ندارد . تنها تولیدات — سی
 میتوانند در ارتباط با یکدیگر کالا باشند که نتیجه انواع گوناگون کار باشند
 که هر کدام مستقل از یکدیگر بمنظور منافع " يك مالک " ^{۲۶} و یا گروه — سی
 از مالکین ^{۲۷} تولید شده اند .

در جامعه تولید کنندگان خصوصی که تنها از طریق مبادله بایکدیگر
 مرتبط هستند ، رابطهای که تقسیم کار در جامعه را بطور کلی تنظیم میسازد ،
 تجلی پولی ارزش مبادله است — یعنی قیمت . در شوروی رابطه مستقیمی
 بین تشکیلات اقتصادی از طریق رابطه دولت که تولید را تقریباً در همه
 آنها کنترل میکند وجود دارد و در نتیجه قیمت دارای چنان اهمیت بسزائی
 است که بیان کننده خصلت اجتماعی کار و یا تنظیم کننده تولید باشد .

اگر در یک کشور سرمایه داری سنتی ، تقاضا برای کفش از عرضه پیشی
 گیرد ، قیمت کفش خود بخود بخود به نسبت قیمت کالاهای دیگر افزایش می یابد .
 نتیجتاً سود صنعت کفش بالا میرود ، سرمایه و کار در این صنعت ریخته میشود و
 کل زمان کار اجتماعی بیشتری در تولید کفش به مصرف میرسد . قانون ارزش تعادل
 به برقراری تساوی بین عرضه و تقاضا دارد ، یعنی شرایطی که قیمت برابر —

با ارزش و یا درست تر بگوئیم ، برابر با قیمت تولید میشود . *

* رابطه بین ارزش و قیمت تولید ، مسأله پیچیده ایست که از بحث این کتاب خارج
 است . (رجوع شود به " سرمایه " ، جلد سوم ، بخش دوم) .

اگر در شوروی تقاضا برای کفش از عرضه آن پیشی گیرد ، اگر چه رسماً و یا از طریق بازار سیاه بهای کفش افزایش مییابد ، اما نه افزایشی در تولید کفش ایجاد میشود و بدینسان نه افزایشی در زمان کاری که به تولید آن اختصاص داده میشود .

نمونه‌ای دیگر این است که در کشورهای سرمایه داری سنتی ، نسبت بین تولید تولید کننده و کالای مصرفی توسط قانون ارزش تعیین میشود . اگر عرضه کفش از تقاضا کمتر و عرضه ماشین آلات بیشتر باشد ، قیمت کفش افزایش و قیمت ماشین آلات کاهش مییابد . سرمایه و کار از يك شاخه اقتصاد به شاخه دیگر منتقل میشود تا تعادل درست برقرار گردد . اما در شوروی دولت مالك هر دو بخش صنعت است و بدینسان نرخ بالای سود در تولید کالای مصرفی ، سبب جذب سرمایه و کار به يك بخش در برابر بخش دیگر و بالعکس نمیگردد . زیرا نسبتی که بین آنان وجود دارد ، از مکانیسم غیر قابل کنترل بازار داخلی شوروی ناشی نمیشود .

رابطه بین تولید و بخش (تولید کالاهای تولیدی و کالاهای مصرفی) مستقیماً بستگی به رابطه بین انباشت و مصرف دارد . در حالیکه در کشورهای سرمایه داری سنتی رقابت بین صاحبان کارخانه‌های متفاوت سبب انباشت و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه آنان میگردد ، چنین عاملی در شوروی وجود ندارد ، زیرا مالك همه کارخانه‌ها يك قدرت واحد است . در اینجا انباشت و بهبود تکنیکی بعنوان مقیاسهای دفاعی بر علیه حمله‌ای در جنگ رقابت با تشکیلات اقتصادی دیگر بکار نمی رود .

ما دیدیم که قیمت رابطه‌ای نیست که از طریق آن تولید شوروی و تقسیم کار در جامعه شوروی بطور کلی ، تنظیم شده باشد . این دولت است که آنها را تنظیم می کند . قیمت تنها یکی از سلاحهایی است که دولت در این نوع فعالیت بکار میبرد و در واقع موتور نیست بلکه تسه انتقال است که توسط آن نیروی محرکه ایجاد میگردد .

البته این مساله باین معنا نیست که نظام قیمت‌ها در شوروی اختیاری است و تماماً بستگی به میل دیوانسالاری دارد . در اینجا نیز اساس قیمت هزینه تولید است (استفاده از كمك هزینه در سطح وسیع از یکسوز و

مالیات کل فروش از سوی دیگر با این امر در تضاد نیست) . با اینحال بین چنین نظام قیمت ها و نظام رایج در سرمایه داری سنتی يك تفاوت اساسی وجود دارد . در سرمایه داری سنتی این نظام بیان گر فعالیت آزاد اقتصاد است (که در رقابت آزاد دارای آزاد ترین فعالیت و در شرایط انحصاری دارای آزادی کمتری است) . نظام قیمت گذاری در شوروی نشان دهنده آن است که اقتصاد بهیچوجه دارای نیروی تحريك و پیشرفت در خود نمیباشد . شاید اگر این مقایسه با جامعه ای که کمتر پیچیده است ، مانع از دوران فراغت در مصرف دیم ، بعمل آید تفاوت بین این دو نوع نظام قیمت ها آشکار تر گردد .

فردی باید محاسبه میکرد که چگونه کل زمان کار بردگانش را — که هزینه واقعی تولید در هر جامعه است — بین نیازهای جامعه اش تقسیم کند . او برای چنین محاسبه ای از يك روش مستقیم استفاده میکرد . تعداد معینی از بردگان را به تولید مواد غذایی میگماشت ، تعدادی را برای تولید کالاهای تجملی و عده ای را بکار ساختن و ایجاد سیستم آبیاری و امید داشت ر عده ای دیگر را به ساختن اهرام و غیره میگماشت . از آنجا که روند تولید نسبتا ساده بود ، هیچگونه بررسی دیگری بجز رسیدگی به این امر که بردگان بر طبق برنامه تقسیم شده اند یا نه وجود نداشت . در شوروی نیز دولت بطور مستقیم ، تقریبا * برنامه کامل تقسیم کل زمان کار را طرح میسازد ، اما از آنجا که روند تولید بسیار پیچیده تر از چندین هزار سال قبل است ، رسیدگی کردن به تعداد کارگرانی که در شاخه های متعدد بکار مشغولند

* گفته میشود تقریبا ، زیرا در برخی شرایط خاص و بینابینی، کنترل دولت کامل نیست . زمان کار يك عضو کولخوز بر روی قطعه زمین خصوصی او نمونه ای از این حالت است . یا مثلا کار يك صنعتگر . اما گرچه این قبیل کارها آگاهانه توسط دولت برنامه ریزی نشده اند، ولی کاملا هم از کنترل آزاد نیستند . این فعالیت های حاشیه ای از طریق اهرم قیمت ها ، مالیات ها و بویژه برنامه ریزی دولت در مورد زمینه های اصلی تولید به مجراهای مورد نظر دولت هدایت میشوند .

تا اقتصاد بر طبق برنامه پیاده گردد صرفاً کافی نیست . باید که تناسب
 معینی بین بکارگیری ماشین آلات و کارگران ، بکار بردن این یا آن نوع
 ماشین آلات ، مقداری که تولید میگردد ، مواد اولیه و سوختی که بکار میرود و
 غیره تعیین گردد . برای رسیدن به چنین هدفی ، داشتن معیاری کسبه در
 همه هزینه ها و همه تولیدات مشترك باشد ضروری است . قیمت در خدمت است
 این معیار مشترك قرار میگیرد . تفاوت بین تقسیم کار بدون وجود يك نظام
 قیمت گذاری در حکومت فراغه با نظام قیمت گذاری در حکومت استالین ، در
 درجه و کمیت آنست و نه در اصل و کیفیت آن . به همین ترتیب اگر مورد برای
 اداره همه تشکیلات اقتصادی خود يك واحد مدیریت داشته باشد و یا آنها را
 را به منظور سهولت در محاسبه و اداره کردن به واحد های کوچکتری تقسیم
 کند ، تا آنجا که يك اراده واحد تولید را هدایت میکند تفاوت تنها در درجه
 آنست .

در شوروی ، ظاهراً يك موضوع ، نیازهای کالاها را برآورده میسازد :
 نیروی کار . اگر نیروی کار يك کالا است ، پس کالاهای مصرفی که کارگران در
 مبادله برای نیروی کار خود دریافت میدارند نیز کالا است ، زیرا بمنظور
 مبادله تولید شده است . پس ما اگر دارای يك گردش کالای بسیار پیشرفته
 نیستیم ، باید دارای يك نظام معامله پایاپای یا مبادله عظیم باشیم که
 کل مصرف کارگران را در برداشته باشد . اما استدلال مارکس چنین است که
 " گردش کالا با مبادله مستقیم تولیدات (مبادله پایاپای) نه تنها در
 شکل بلکه در مفهوم نیز متفاوت است .^{۲۸} او ادامه میدهد و اشاره میکند
 که با گردش کالا ، "مبادله . . . از همه مرزهای مشخص و محلی که از
 معامله پایاپای مستقیم تفکیک نا پذیر است عبور میکند و گردش محصولات کار
 اجتماعی را بسط میدهد . . . يك شبکه ارتباطی کامل از روابط اجتماعی را
 پرورش میدهد که رشد آن خود بخودی است و کاملاً خارج از کنترل عاملان
 آن قرار دارد .^{۲۹}"

برای اینکه بدانیم آیا در شوروی نیروی کار مانند سرمایه داری سنتی واقعاً
 کالا است بررسی این مساله که کالا بودن نیروی کار باید دارای چه شرایطی
 ویژه ای باشد ضروری است . مارکس دو شرط را ذکر میکند : نخست ، کارگر

باید نیروی کار خود را بفروشد زیرا هیچگونه وسیله معاش دیگری ندارد و جدا^{۳۰} از وسائل تولید باشد . دوم، کارگر بتواند نیروی کار خود را که خود تنها مالک آنست بفروشد ، یعنی او در فروش نیروی کار خود آزاد باشد . آزادی کارگر از یکسو و اسارت او از سوی دیگر بوسیله "فروش گاهگاه خود" ، تغییر کارفرما و بوسیله نوسان ها در قیمت بازار نیروی کار^{۳۱} آشکار میگردد . بدینسان مارکس میگوید ، برای اینکه نیروی کار يك کالا گردد، ضروری است ،

که مالک نیروی کار ، نیروی کار خود را تنها برای مدت معینی بفروشد ، زیرا اگر او آنرا تماما بفروشد ، برای نخستین و آخرین بار خود را میفروشد ، خود را از يك انسان آزاد به يك برده و از يك مالک کالا به کالا تبدیل میسازد . او باید دائما به نیروی کار خود بعنوان مایملک خود و کالای خرد بنگرد و او تنها هنگامی میتواند بدین امر جامه عمل بپوشاند که نیروی کار خود را موقتاً و برای مدت زمان معینی در اختیار خریدار قرار دهد . او تنها بدینسان قادر است که از پایداری حق خسود بعنوان مالک نیروی کار خود جلوگیری کند .^{۳۱}

اگر تنها يك کارفرما باشد ، "تغییر کارفرما" ، امکان پذیر نیست و "فروش متناوب خود" ، نیز تنها يك مسئله ظاهری است . هنگامیکه فروشندگان به تعداد زیاد و تنها يك خریدار وجود دارد ، قرار داد هم يك مسئله ظاهری بیش نیست (که در شوروی قرار داد های ظاهری هم بدلیل روش های جرمه و مجازات "کار تادیبی" و غیره مشاهده نمیشود) .

شکی نیست که در شوروی "نوسانها در قیمت بازار نیروی کار" بیش از کشورهای دیگر اتفاق میافتد . اما در این امر نیز ، مفهوم باشکلی در تضاد قرار میگیرد . این نکته نیازمند ارائه جزئیات است . در اقتصاد سرمایه داری

سنتی ، آنجا که رقابت بین فروشندگان نیروی کار ، بین خریداران نیروی کار و بین خریداران و فروشندگان وجود دارد ، قیمت نیروی کار در نتیجه هرج و مرج تعیین میگردد . اگر نرخ انباشت بالا باشد ، استخدام نیروی کار وسعت نیابد که در شرایط عادی ، دستمزد واقعی نیز با آن افزایش پیدا می کند و سبب افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی میگردد و بدینسان تولید آنها افزایش یافته و به دستمزد حقیقی می افزاید (تحت شرایط عادی رقابت آزاد ، این تصویر واقعی توسعه است و در شرایط انحصاری ، بطریق دیگری تحریف میگردد) . این افزایش دستمزد واقعی تاثیر سری بر نرخ سود میگذارد که این نیز بنوبه خود ، نرخ انباشت را کند میسازد و غیره . برعکس در شوروی مقدار کل دستمزد و حقوق واقعی ، از پیش با مقدار کالاهای مصرفی برنامه ریزی شده تنظیم می گردد . ممکن است و غالبا نیز اتفاق می افتد که بدلیل نقصان در بررسی و تحقق برنامه ها ، مقدار پولی که به منظور دستمزد و حقوق توزیع میشود ، بیشتر از کل بهای کالاهای مصرفی تولید شده باشد . اگر این تفاوت بوسیله دولت برداشت نشود ، باعث افزایش قیمت (یا در بازار رسمی و یا در بازار سیاه) میگردد و نه افزایش در دستمزد واقعی . این تفاوت تنها هنگامی قادر است افزایشی در دستمزد واقعی ایجاد کند که دولت را وادار به افزایش تولید در شاخهای در صنعت بنماید که باعث افزایش قیمت آن کالا میگردد . دولت شوروی هرگز به چنین عملی دست نمیزند (دستمزدهای واقعی نمی توانند برای مدتی از یک مقدار مشخص کاهش یابند و این مقدار معین ، حداقل مطلق است که در مورد شوروی هم مانده هر جامعه دیگری صادق است ، چه بر اساس کار بردگی ، کار رعیتی و یا کار دستمزدی . این واقعیت که دستمزدهای واقعی بطور ناصوابی بین کارگران شوروی تقسیم میشود ، بدستی مشکل بحث ما را در درجه دوم اهمیت قرار میدهد زیرا کل دستمزدهای واقعی مستقیما توسط دولت تنظیم میگردد) . بدینسان اگر روابط درونی اقتصاد شوروی را جدا از روابط آن با اقتصاد جهانی بررسی کنیم ، بدیهی است که منشاء قانون ارزش بعنوان موتور و تنظیم کننده تولید را در آن نمی یابیم . اگر شوروی یک کارخانه بزرگ باشد که مستقیما از یک مرکز اداره میشد و اگر همه کارگران کالاهای مصرفی خود را

مستقیماً بشکل جنس دریافت میکردند ، قوانینی که در روابط بین تشکیلات اقتصادی و بین کارگران و دولت کارفرما آشکار میشد ، هیچ تفاوتی نمیکرد .

بررسی قانون ارزش مارکس و اقتصاد شوروی در رابطه با سرمایه داری جهانی

دولت استالینیست در برابر کل زمان کار جامعه شوروی در همه سالان موقعیتی قرار دارد که يك صاحب کارخانه در برابر کار کارکنان خود به دیگر سخن ، تقسیم کار ، برنامه ریزی شده است . اما آنچه که تقسیم واقعی کل زمان کار جامعه شوروی را تعیین میکند چیست ؟ اگر شوروی مجبور به رقابت با کشورهای دیگر نبود ، این تقسیم مطلقاً اختیاری میشد ، اما ، تصمیمات استالینیستی بر پایه عواملی خارج از کنترل قرار دارد ، یعنی عواملی چون اقتصاد جهانی ، رقابت جهانی ، از این لحاظ دولت شوروی در شرایطی مشابه با صاحب يك تشکیلات صنعتی فردی سرمایه داری است که با تشکیلات صنعتی دیگر رقابت میکند .

نرخ استثمار ، یعنی نسبت بین ارزش افزونه و دستمزدها $\frac{S}{V}$ بستگی به اراده دولت استالینیست ندارد ، بلکه توسط سرمایه داری جهانی دیکته میگردد . همین امر در مورد بهبود تکنیکی و یا بکار بردن و آزمایش کسبه در اصطلاح مارکسیستی عملاً برابر است با رابطه بین سرمایه ثابت و متغیر ، یعنی بین ماشین آلات ، ساختمان ، مواد اولیه و غیره از یکسو و دستمزدها $\frac{C}{V}$ از سوی دیگر نیز صادق است . بدینسان همین امر در مورد تقسیم کل زمان کار جامعه شوروی بین تولید وسائل تولید و وسائل مصرف نیز صادق میکند . پس هنگامیکه شوروی را در درون اقتصاد جهانی بررسی میکنیم ، نشانه های اصلی سرمایه داری آن آشکار میگردد : " هرچو مرج در تقسیم اجتماعی کار و استبداد در اداره کارخانه ، هر دو در وابسته بودن به یکدیگر وجود دارند "

اگر شوروی کوشش میکرد تا بازار جهانی را با تولیدات خود غرق سازد و یا کشورهای دیگر بازار شوروی را با تولیدات خود غرق میساختند ،

دیوانسالاری شوروی مجبور بود تا هزینه های تولید را با کاهش دستمزدها به نسبت بازدهی کار و یا مطلقا کاهش دهد (افزایش $\frac{S}{V}$) ، تا تکنیک را بهبود دهد (افزایش $\frac{C}{V}$) و یا تولید کالاهای تولیدی را به نسبت کالای مصرفی افزایش دهد . اگر رقابت جهانی بجای شکل عادی و تجاری رقابت بشکل فشار نظامی درآید ، همین گرایشات ، خود را آشکار میسازند .

تا کنون ، اقتصاد شوروی بسیار عقب مانده تر از آن بوده است تا قادر به غرق ساختن بازارهای خارجی با کالاهای خود باشد و بازارهای شوروی در برابر امکان غرق شدن با کالاهای خارجی توسط ویژگی انحصار دولتی تجارت خارجی حمایت میشود که تنها با نیروی نظامی نابود میشود . بدینسان تاکنون مبارزه تجاری دارای اهمیت کمتری* بوده است تا مبارزه نظامی .

واردات و صادرات شوروی به قیمت های جاری

(میلیون روبل)

سال	صادرات	واردات	کل فروش
۱۹۱۳	۶۵۹۶ / ۴	۶۰۲۲ / ۵	۱۲۶۱۸ / ۹
۱۹۲۴	۱۴۷۶ / ۱	۱۱۳۸ / ۸	۲۶۱۴ / ۹
۱۹۲۸	۳۵۱۸ / ۹	۴۱۷۴ / ۶	۷۶۹۳ / ۵
۱۹۳۰	۴۵۳۹ / ۳	۴۶۳۷ / ۵	۹۱۷۶ / ۸
۱۹۳۷	۱۷۲۸ / ۶	۱۳۴۱ / ۳	۳۰۶۹ / ۹

زیرا رقابت جهانی عمدتاً يك شكل نظامی میگیرد ، قانون ارزش خود را برعکس منعکس میسازد ، یعنی تلاش بمنظور دسترسی به ارزش های مصرفی ، این نکته نیازمند ارائه جزئیات است . تا آنجا که ارزش تنها بیسان

* بدینسان دردوران برنامه پنجساله اقتصادی ، هنگامیکه تولید صنعتی چندین برابر افزایش یافت ، واردات و صادرات هر دو بطرز شگفت انگیزی کاهش یافت .

خصلت اجتماعی کار در يك جامعه تولید کنندگان آزاد است ، يك سرمایه دار سعی میکند خود را در برابر رقبایش با افزایش کل ارزش هائی که او مالک آنها است تقویت سازد . از آنجا که ارزش در پول متجلی است ، هیچگونه تفاوتی برای او وجود ندارد که برای نمونه ، يك میلیون پوند در تولید کفش سرمایه گذاری کند و صد هزار پوند سود دریافت دارد و یا در تولید مهمات سرمایه گذاری کند و صد هزار پوند سود دریافت کند . تا آنجا که تولید او ، ارزش مصرف دارد ، برایش اهمیتی ندارد که آن چه ارزش مصرف ویژه ای باشد . در فرمول گردش سرمایه ، پول — کالا — پول (پ — ك — پ) ، ك تنها بعنوان پلی بین پ اول و پ دوم آشکار میگردد (پ دوم ، اگر همه چیز برای سرمایه دار بخوبی پیش رود بیشتر از پ اول خواهد بود) .

اگر شوروی با کشورهای خارج از امپراطوری خود بطرز وسیعی تجارت کند ، سعی میدارد کالاهائی تولید کند که قیمت بالائی در بازار جهانی بدست آورد و ارزانترین کالاهای ممکن را از خارج خریداری کند . بدینسان هدف او ، مانند يك سرمایه دار خصوصی ، افزایش مبلغ ارزش هائی است که در اختیار دارد که توسط این و یا آن ارزش مصرفی ، صرف نظر از اینکه چه مصرفی دارد تولید میگردد (این عامل نفوذ بسیاری در تجارت شوروی با اقمارش دارد) . ۳۳

اما از آنجا که رقابت با کشورهای دیگر ، عمدتاً نظامی است ، دولت بعنوان مصرف کننده توجه بسیار به ارزش های مصرفی معین و ویژه ای دارد ، مانند تانک ها ، هواپیماها و غیره . ارزش ، بیانگر رقابت بین تولید کنندگان آزاد است . رقابت شوروی با بقیه جهان توسط ترفیحات ارزش های مصرفی تا حد ممکن است که در خدمت پایان پیروزی نهائی در رقابت قرار میگیرد . ارزش های مصرفی ، در حالیکه يك پایان هستند ، اما هنوز يك وسیله نیز باقی میمانند .

چنین روند مشابهی در کشورهای سرمایه داری سنتی نیز بوقوع می پیوندد ، البته بشکلی که به این اندازه بدیهی نیست . برای يك تولیدکننده مهمات ، در صورت کسب سود ، هیچگونه تفاوتی نمیکند که سرمایه اش

را در تولید تفنگ سرمایه گذاری کند و یا در تولید کره . اما دولتی که او متعلق به آنست توجه بسیار به ارزش مصرفی که او تولید میکند مبذول می دارد رابطه او با دولت در واقع روابط فروشند و خریدار است . یعنی تولید کننده تنها به ارزش توجه دارد و دولت به ارزش مصرفی . اما این روابط مبادله در حقیقت ظاهری هستند . دولت کالای دیگری در مبادله با مهمات ارائه نمیدهد . بلکه از طریق مالیات ها و وام ها که بر کل اقتصاد تعلق میگیرد ، آنها را خریداری میکند . به دیگر سخن ، بار سنگین مهمات ، کم و بیش بر دوش کل اقتصاد است (این حقیقت هنگامی بروشنی آشکار میشود که دولت بجای جمع آوری مالیات ها و وام ها به منظور خریداری اسلحه از تولید کنندگان خصوصی ، خود آنان را تولید میکند) . شعار " تفنگ پیش از کره " بدین معنا است که رقابت بین قدرت های سرمایه داری به مرحله ای رسیده است که تقسیم کار جهانی در هم گسیخته و رقابت از طریق خرید و فروش جای خود را به رقابت نظامی مستقیم داده است . ارزش های مصرفی هدف تولید سرمایه داری گشته است .

گواه بیشتر در این مورد ، تفاوت بین پیشرفت تکنیکی در جنگ و صلح است . در یک اقتصاد جنگی ، هیچگونه محدودیت واقعی در بازار وجود ندارد و هیچ نیازی به قطع هزینه های تولید به نفع رقابت تجاری نیست . نیاز اساسی ، افزایش مقدار کالاهای موجود است . از این رو ، در جنگ جهانی دوم ، بهبود تکنیکی که در زمان صلح انحصارها و کارتل ها با آن مخالفت می ورزیدند ، آغاز گردید .

این واقعیت که اقتصاد شوروی بسوی تولید ارزش های مصرفی معینی پیش میرود ، آنرا تبدیل به اقتصاد سوسیالیستی نمیسازد . زیرا اقتصاد سوسیالیستی نیز بسوی تولید ارزش های مصرفی پیش میرود . اقتصاد شوروی و اقتصاد سوسیالیستی با یکدیگر متضاد هستند . افزایش نرخ استثمار و افزایش تسلط وسائل تولید بر کارگران در شوروی که همراه با تولید عظیم اسلحه و نه کره بود ، سبب افزایش ستم بر مردم گردید و نه تقلیل آن .

بدینسان ، به محض اینکه به قانون ارزش از دیدگاه شرایط تاریخی

واقعی امروز نگریسته شود — یعنی بازار جهانی هرج و مرج — ای — قانون بشکل ساختار اختیاری اقتصاد شوروی درمیآید .

آیا سرمایه داری دولتی جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟

اگر تولید کل جهان توسط يك قدرت کنترل میشد ، یعنی اگر دیوانسا — لاری استالینست قادر به متحد ساختن جهان تحت قوانین خود — بود و توده ها نیز مجبور به قبول چنین رژیمی میشدند ، آنگاه نتیجه چنین اقتصادی يك نظام استثماري خواهد بود که تحت قانون ارزش و پیچیدگی های آن قرار نخواهد داشت . بخارین در بررسی این موضوع — البته بشکل فرضی در آن تاریخ (۱۹۱۵) — دقیقاً به چنین نتیجهای رسید . در کتاب اقتصاد جهانی و امپریالیسم ، بخارین میگوید ، اگر دولت ملی ، اقتصاد ملی را سازمان دهد ، تولید کالائی " نخست در بازار جهانی " باقی میماند و بدینسان اقتصاد ، سرمایه داری دولتی خواهد بود . اما اگر " تشکیلات کل اقتصاد جهانی بشکل يك تراست دولتی غول پیکر " درآید (که تصادفاً ، بخارین معتقد بود این امر امکان پذیر نیست) " ما دارای يك شکل اقتصادی کاملاً جدید و بیمانند خواهیم بود که دیگر سرمایه داری نیست زیرا تولید کالائی از بین رفته است . اما هنوز سوسیالیستی نیست زیرا استیلای يك طبقه بر طبقه دیگر باقی است (و حتی تقویت هم شده است) . چنین ساختار اقتصادی ، بیشتر همانند اقتصاد برده — آریاباست بدون وجود بازار برده . ۳۴

(بدلیل تضادهای اجتماعی و ملی ، ایجاد چنین امپراطوری جهانی بسیار بعید است) .

در چارچوب این کتاب ، بررسی کامل تحلیل مارکس از بحران اشباع تولید سرمایه داری امکان پذیر نیست و ما مجبوریم تنها به اختصار به آن بپردازیم .

بر خلاف تمام اشکال پیشا سرمایه داری تولید ، سرمایه داری مجبور به انباشت بیشتر و بیشتر سرمایه است . اما این روند ، توسط دو عامل کُـ متضاد و مکمل یکدیگرند و از درون خود نظام برمیخیزند . مختل میگردد . یکی کاهش در نرخ سود است که به مفهوم کاسته شدن منابع بیشتر انباشت می باشد و دیگری افزایش تولید بیش از ظرفیت قابل جذب بازار است . اگر بخاطر تضاد نخست نبود ، راه حل " کم مصرفی " بحران — افزایش دستمزد کارگران — پاسخ ساده و بسیار خوبی می بود . اگر بخاطر تضاد دوم نبود ، فاشیسم با کاهش مداوم دستمزدها ، بحرانها را حداقل برای مدتی طولانی دفع میکرد .

به منظور بررسی بوق و کرنای معمای غیر قابل حل سرمایه داری ، یعنی قانون قدرت خرید توده ها ، مارکس چنین می نویسد :

انبوه کالاها ، یعنی کل تولید ، که

هم در برگیرنده آن بخشی است که سرمایه

ثابت و متغیر را باز تولید میسازد و هم

آن بخشی را که نماینده ارزش افزونه است،

باید بفروش برسد . اگر چنین امری انجام

نگیرد و یا تا حدی انجام گیرد و یا به

قیمتی که کمتر از بهای تولید است بفروش

رسد ، کارگران همچنان استثمار میشوند ،

اما استثمار آنان برای سرمایه دارانچنان

سود آور نیست . زیرا ممکن است هیچگونه

ارزش افزونه برای سرمایه دار به ثمر نیآید

و یا تنها بخشی از ارزش افزونه بدست

آمده ، تحقق یابد و یا حتی ممکن است

سبب از دست رفتن بخشی و یا همه سرمایه
 او گردد . شرایط استثمار مستقیم و تحقق
 ارزش افزونه ، همانند یکدیگر نیستند .
 این دو از لحاظ منطق و زمان و فاصله
 از یکدیگر متعایزند . استثمار مستقیم تنها
 توسط قدرت تولیدی جامعه محدود میشود و
 ارزش افزونه توسط روابط نسبی بخش‌های متعدد
 تولید و توسط قدرت مصرفی جامعه محدود
 میگردد . این قدرت مصرفی نه با قدرت
 تولیدی مطلق و نه با قدرت مصرفی مطلق
 تعیین میگردد بلکه توسط قدرت مصرفی
 تعیین میگردد که بر اساس شرایط متضاد
 توزیع قرار دارد و مصرف توده‌های عظیم
 مردم را به حداقلی کاهش میدهد که در
 محدوده کم و بیش باریکی تغییر پذیر است .
 بعلاوه قدرت مصرف توسط گرایش به انباشت
 و طمع بمنظور رشد سرمایه و تولید ارزش
 افزونه در سطح وسیع نیز محدود میگردد .^{۳۵}

و او اضافه میکند که :

در وجه تولید سرمایه داری قدرت تولیدی
 عظیمی در مقایسه با رشد جمعیت وجود دارد
 و همچنین افزایشی در ارزش‌های سرمایه
 (نه به مفهوم مادی آن) وجود دارد که
 متناسب با جمعیت نیست . در مقایسه
 با رشد ثروت ، اصول سرمایه داری (بدست
 آوردن ارزش افزونه (مترجم)) همیشه
 کاهش میابد و بدینسان شرایطی که در

آن سرمایه ، ارزش خود را افزایش میدهد ،
 رو به زوال میرود و همین دلیل بحران ها
 است . ۳۶

در جای دیگر مارکس همین نظر را بشکل زیر بیان میدارد :

در مقایسه با گرایش صد ساله تولید —
 سرمایه داری به رشد نیروهای تولیدی
 بطرفی که قدرت مطلق مصرف —
 جامعه ، محدودیت توسعه نیروهای تولیدی
 باشد ، آخرین انگیزه همه بحرانهای
 واقعی همیشه فقر و محدودیت مصرف
 توده ها است . ۳۷

در تحلیل نهائی ، دلیل بحران سرمایه داری اینست که عظیم ترین
 و بزرگترین بخش درآمد جامعه در اختیار طبقه سرمایه دار قرار میگیرد .
 عظیم ترین و بزرگترین بخش آن بسوی خرید وسائل مصرف هدایت نمیشود بلکه
 بسوی خرید وسائل تولید میرود ، یعنی بسوی انباشت سرمایه . اما از
 آنجا که همه وسائل تولید بطور خود بخودی وسائل مصرف نیز هستند —
 یعنی پس از گذشت زمان معینی ، ارزش وسائل تولید در وسائل مصرف
 آمیخته میشود — افزایش نسبی در بخش درآمد ملی که در مقایسه با
 بخشی که بسوی مصرف میرود ، بسوی انباشت رانده میشود ، سبب اشباع
 تولید میگردد و این یکتروند انباشت شونده است . افزایش در انباشت همراه
 با عقلانی کردن است که از نرخ افزون شده استثمار ناشی میشود . در مقایسه
 با دستمزد کارگران و درآمد سرمایه داران ، هرچه نرخ استثمار بیشتر
 باشد ، سرمایه ای که انباشت از آن سرچشمه میگیرد نیز فراوان تر خواهد
 بود . انباشت ، مولد انباشت است .

اگر " فقر و محدودیت مصرف توده ها " تنها دلیل بحرانهای سرمایه داری
 بودند ، بحرانها مداوم میگشتند ، زیرا دستمزد کارگران ، بطور کلی
 همیشه عقبمانده تر از افزایش در بازدهی کار است و بدینسان —
 فقط یکبار این نسبت های فاجعه آمیز را نمیداشتیم بلکه بارکود دائمی

اما بوق و کرنای معمای غیر قابل حل دیگری وجود دارد بنام کاهش در نرخ سود . روند انباشت سرمایه با افزایش در ترکیب ارگانیک سرمایه همراه است ، یعنی جایگزینی کار مرده (که در ماشین آلات و غیره مجسم است) برای کار زنده . از آنجا که کار زنده ارزش افزونه ایجاد میکند و کار مرده نمیکند ، گرایش مداومی برای کاهش نرخ سود وجود دارد . این کاهش در جای خود رقابت بین سرمایه داران را حدت می بخشد ، زیرا هر یک باید به بهای حریف خود سعی در افزایش کل منافع خویش داشته باشد . رقابت به اصول عقلانی و همچنین به افزایش عظیمی در ترکیب ارگانیک سرمایه می انجامد و از این تسلسل مخرب هیچ مفری نیست .

این گرایش به تنهایی سبب گردش احیاء و توسعه رونق بازاریا بحران و کساد آن نمیگردد . مارکس تشریح میسازد که کاهش نرخ سود ، یـک روند بسیار آهسته است^{۳۸} که در انقیاد نیروهای خنثی ساز بسیـماری قرار دارد ، اما زمینه گردش اقتصاد را تشکیل میدهد . انگیزه های آنی گردش را تغییرات نرخ دستمزدها تشکیل میدهند که نتیجه تغییرات در تقاضا برای نیروی کار است که روند انباشت را همراهی میکند . در مورد کاهش نرخ سود ، مارکس مینویسد : " این کاهش سبب افزایش اشباع تولید ، احتکار ، بحران ، سرمایه افزونه همراه با جمعیت افزونه می گردد ."^{۳۹} موانع وجه تولید سرمایه داری . . . در این حقیقت آشکار میگردد که رشد قدرت تولیدی کار ، قانونی در کاهش نرخ سود ایجاد میکند که بشکل تضاد این وجه تولید در یک نقطه معین در می آید و برای از بین بردن آن نیازمند بحرانهای متناوب است ."^{۴۰}

در باره افزایش سطح دستمزدها که بدنبال افزایش استخدام در زمان توسعه پیش می آید ، مارکس میگوید ، اگر گفته شود که " طبقه کارگر سهم بسیار کوچکی از تولید خود را دریافت میدارد و با دادن سهم بیشتر به کارگران و یا افزایش دستمزد آنان جبران زیان خواهد شد ، ما باید پاسخ دهیم که بحرانها دقیقاً همیشه قبل از دورانی رخ میدهند که دستمزدها ، بطور کلی افزایش مییابند و طبقه کارگر عملاً سهم بیشتری

از تولید سالیانه که بمنظور مصرف اختصاص یافته است ، بدست میآورد . ۴۱۰
 درباره رابطه بین گردش تجارت ، نرخ سود ، سطح دستمزد ها و
 وسعت استخدام ، هنگامیکه عامل آخر اهمیت قاطعی بعنوان نمایانگر پایان
 توسعه و آغاز بحران می یابد ، مارکس می نویسد :

لهذا شکل کل جنبش صنعت نوین وابسته
 به تبدیل مداوم بخشی از جمعیت کاری به
 بیکار و یا به نیمه بکار است . . . همچنانکه
 اگر اجسام آسمانی ، یکبار به دورن شتابی
 معین انداخته شوند ، آنها همیشه تکرار
 خواهند کرد . آیا این امر در مورد تولید
 اجتماعی نیز چنین است که به محض اینکه
 یکبار به چنین حرکت متناوب انقباض و
 انقباض انداخته شوند ، آنها تکرار میکنند
 معلول ها به نوبه خود علت میشوند و
 تصادمات گوناگون کل روند که همیشه
 شرایط خود را باز تولید میکند ، شکل
 تناوبی مییابد . ۴۲۰

بنا به تحلیل مارکس ، در یک قسطل منقلب نرخ سود تعیین کننده ،
 نرخ انباشت است ، نرخ انباشت تعیین کننده وسعت استخدام است ،
 وسعت استخدام تعیین کننده سطح دستمزد ها است ، سطح دستمزد ها
 تعیین کننده نرخ سود است و غیره نرخ بالای سود یعنی انباشت سریع ،
 افزایشی در استخدام و افزایشی در دستمزد ها است . این روند تا آنجا
 ادامه پیدا میکند که افزایش میزان دستمزد چنان اثر سوئی بر نرخ سود
 دارد که یا انباشت بطرز فاجعه آمیزی کاهش می یابد و یا به یکباره پایان
 می پذیرد .

گردش نرخ سود ، گردش انباشت ؟ گردش استخدام ، گردش همیشگی
 سرمایه ثابت است (یعنی ماشین آلات ، ساختمان و غیره) :

با همان وسعتی که حجم ارزش و بقای سرمایه

ثابت با تکامل وجه تولید سرمایه داری رشد میکند ، حیات صنعت و سرمایه صنعتی با هر سرمایه گذاری ویژه هر چند سال که بطور متوسط در حدود ده سال میباشد رشد میکند . اگر از یکسو رشد سرمایه ثابت بیش از طول مدت این حیات شزد ، از سوی دیگر با انقلاب مداوم آلات تولید که همچنان بی دریی با رشد تولید سرمایه داری افزایش مییابند ، رشد آن کوتاه میشود . این مستلزم تغییری در وسائل تولید و ضرورت جایگزینی مداوم آنان بر اثر فرسایش واقعی است و آنهم مدتها پیش از آنکه وسائل تولید بطور فیزیکی در اثر استعمال فرسوده گردند ، ممکن است فرض شود که اکنون ، این گردش حیات ، در شاخه های عمده صنایع بزرگ ، جمعاً ده سال می شود . اما در اینجا بحث بر سر يك عده مشخص نیست . بهرحال ، بسیار مشهود است که این گردش سالهای را در بر دارد که از طریق آن سرمایه از بخش ثابت خود مجبور به گذار است ، يك پایه مادی برای بحرانهای تجاری متناوب تهیه میکند که در آن تجارت دوران موفقیت آمیز ، رخوت بار ، فعالیت نسبی ، اشباع سرعت و بحرانها را میگذراند . این درست است که دورانی که سرمایه گذاری شده است از لحاظ زمان و مکان متفاوت هستند ، اما يك بحران همیشه نقطه

شروع مقادیر وسیعی از سرمایه گذاریهای
جدید است . بدینسان از نقطه نظر
جامعه کم و بیش یکناساس مادی برای
گودش بعدی کل فروش ، تشکیل میدهد .^{۴۳}

این نظریه شرح میدهد که چرا علیرغم وجه توزیع متضاد و گرایش برای
کاهش نرخ سود ، یک بحران اشباع تولید مداوم وجود ندارد ، اما یک
حرکت ادواری اقتصاد موجود است . در دورانی که سرمایه ثابت تعدیل
و افزوده میگردد ، ارائه وسائل جدید تولید ، مستقیما سبب تولید کالاهای
تمام شده بیشتر نمیکردد . اما پس از مدتی ، شاید پس از چند سال
ارزش وسائل تولید جدید بشکل وسائل تولید و وسائل مصرف ، شروع به درهم
آمیختن با تولیدات جدید میکند . این امر بدون هیچگونه سرمایه گذاری و یا
نسبتا با مقدار بسیار ناچیزی از سرمایه گذاری در آن زمان وقوع می پیوندد .
به دیگر سخن ، چند سال سرمایه گذاری در ساختمان صنایع جدید
یا توسعه آنچه که موجود است ، در مقایسه با افزایش در تولید کالاهای
تمام شده ، بسیار زیاد است . اینها سالهای توسعه هستند ، و بدنبال
آن دورانی فرامی رسد که تولید کالاهای تمام شده بطرز قابل توجهی تقریبا
همزمان با کاهش در نرخ انباشت ، توسعه مییابد . این بالاترین درجه
توسعه است و منادی بحران قریب الوقوع . سپس بحران آغاز میشود : تولید
بطرز وحشتناکی کاهش مییابد ، سرمایه گذاری متوقف میگردد و یا جای خود
را به تلافی سرمایه میدهد .

عامل دیگری وجود دارد که باید در این رابطه مورد توجه قرار بگیرد —
عدم تجانس بین صنایع متفاوت . این امر ممکن است مستقیما ناشی از خصالت
آنارشیستی تولید سرمایه داری باشد . سرمایه داران یک شاخه از صنعت
ممکن است در مورد تقاضا برای تولیدات خود غلو ورزند و بدینسان ظرفیت
تولیدی خود را بیش از آنچه که هست تصور کنند . از آنجا که تعداد
سرمایه داران زیاد می باشد ، تنها پس از تولید کالا ، سرمایه داران از طریق
بازار آگاه میشوند که مقدار عرضه از تقاضا تجاوز کرده است . این امر
سبب کاهش قیمت ها ، کاهش سود ، محدودیت و کاهش در تقاضا برای

نیروی کار ، کاهش مواد اولیه و ماشین آلاتی که توسط کارخانه های دیگر تولید میشوند و غیره میگردد . این محدودیت ، لزوماً با توسعه تولید در صنایع دیگر جبران نمیشود . برعکس ، کاهش تولید در يك شاخه از صنعت میتواند به نتایج مشابهی در صنایع دیگر که مستقیماً و یا غیر مستقیم به آن وابسته هستند بیانجامد . اگر صنعتی که نخست از اشباع تولید زیان می بیند ، صنعت مهمی باشد ، سبب يك بحران عمومی میگردد .^{۴۴} برای اینکه بحران (و از این رو ، همچنین اشباع تولید) عمومی باشد ، کافی است که کالاهای اساسی تجارت را در برگیرد .^{۴۴}

در این حالت ، عدم تجانس بین صنایع مختلف ، انگیزه کاهش نرخ سود و کاهش مصرف توده ها میشود و این سه عامل همراه با یکدیگر سبب بحران میگردد .

اما عدم تجانس بین صنایع مختلف ممکن است نتیجه کاهش نرخ سود یا کم مصرفی توده ها و همچنین بنوبه خود ، انگیزه آنها باشد . اگر بر اساس يك نرخ سود معین ، يك نرخ انباشت معین صورت پذیرد ، نرخ سود تعیین کننده تقاضا برای وسائل تولید میگردد و باعث يك رابطه معین بین تقاضا برای تولید کننده و مصرف کننده کالا میشود . کاهشی در نرخ سود که با کاهشی در نرخ انباشت ایجاد میگردد ، فوراً نقش تقاضا را تغییر میدهد و از این رو ، موازنه تقاضا برای دو نوع تولید را دگرگون میسازد . رابطه مشابهی بین کم مصرفی توده ها و تناسب و بی تناسبی بین صنایع متفاوت وجود دارد .^{۴۵} " قدرت مصرف جامعه " و " تناسب شاخه های متعدد تولید " — اینها مطلقاً شرایط غیر فردی ، مستقل و غیر مرتبط نیستند . برعکس ، يك حالت معین مصرف ، یکی از عوامل تناسب است .^{۴۵}

یکی از نشانه های عدم تجانس بین صنایع مختلف ، تغییر در رابطه بین تولید مواد اولیه و تقاضا برای آنهاست . بطور کلی در آغاز احیا رونق بازار ، عرضه مواد اولیه از تقاضا تجاوز میکند و بدینسان بهای آنها کم می شود . همچنانکه فعالیت اقتصادی افزایش مییابد ، قیمت ها نیز فزونی می یابند و بدینسان هزینه تولید که اثر سوئی بر نرخ سود میگذارد^{۴۶} نیز افزایش مییابد . در دوران توسعه ، قیمت مواد اولیه معمولاً بیش از بهای

کالا‌های تمام شده افزایش پیدا میکند و در زمان بحران بشدت کاهش مییابد : زیرا عرضه مواد اولیه کمتر از کالا‌های تمام شده قابل تغییر است .

نشانه دیگر همین عدم تجانس ، نرخ سود است که بیشتر نتیجه دورگردش اقتصادی است تا انگیزه آن و دارای اهمیت بسزائی نیز میباشد . سرمایه — داران نوباً ، همه ارزش افزونه‌ای را که مسئولین امور آنها تولید میکنند ، دریافت نمیدارند بلکه تنها آنچه را که پس از کسر اجاره، مالیات و بهره باقی میماند بدست میآورند . در آغاز احیای تجارت ، معمولاً يك اعتبار افزونه در مقابل تقاضا وجود دارد . از این رو ، نرخ سود کم است و این — به نوبه خود احیاء را تشویق میکند . در دوران توسعه ، نرخ سود همچنان پائین باقی میماند تا آنکه درست پیش از پایان آن ، یعنی هنگامیکه شدیداً افزایش مییابد ، با آغاز بحران به حداکثر خود میرسد . نرخ سود پس از آن بشدت کاهش مییابد .^{۴۷} بدینسان ، در حالیکه منحنی نرخ سود و منحنی دورگردش اقتصاد ، بطور کلی تقریباً باهم مشابه هستند ، منحنی سود نشاندعنده پیچ و خم بیشتری است که در سرتاسر منحنی دورگردش اقتصاد نمایان است . تغییرات نرخ سود ، احیاء را از یکسو با سرعتی بسیار زیاد به جلو میراند و از سوی دیگر نظام اقتصادی را در بحرانهای عمیقی غرقه میسازد .

اعتبار برای سرمایه داری این امکان را فراهم میسازد که با سرعت بی — نظیری رشد یابد ، اما همچنان بی ثباتی نظام را افزایش میدهد . صاحبان صنایع را از دیدن شرایط واقعی بازار باز میدارد ، تا آنان به توسعه تولید تا آن حد ادامه دهند که اگر بجای گرفتن اعتبار مجبور به پرداخت هزینه توسعه به نقد بودند ، توسعه را متوقف میساختند . این آغاز بحران را به تاخیر میاندازد اما تنها به این دلیل که آنها شدیدتر سازد .

يك عامل دیگر که به شروع بحران كمك میکند ، وجود زنجیر واسطه ها — در بین سرمایه داران صنعتی و مصرف کنندگان است که بدلیل فعالیت آنان، تولید در محدوده معینی ، بدون داشتن تشابهی با افزایش در فروش تولید به مصرف کنندگان ، قادر به افزایش است . تولیدات فروش نرفته — بعنوان موجودی در دست بازرگانان باقی میماند و بحران را هنگامیکه —

بروز میکند شدید تر میسازد .

این به اختصار نظریه مارکس در باره بحران سرمایه داری بود .

سرمایه داری دولتی و بحران — طرح مساله

بدیهی است که برخی از انگیزه های بحرانهای انباشت تولید سرمایه — داری سنتی در يك نظام سرمایه داری دولتی وجود ندارد . برای نمونه — واسطه ها ، نه تنها در نظام سرمایه داری دولتی وجود ندارند بلکه در تشکیلات اقتصادی خصوصی نیز ، توسط کارخانه دار که تولید خود را مستقیماً از طریق شبکه تجاری خویش به مصرف کننده میفروشد حذف میگردند . اگر همه پرداخت ها نقداً انجام گیرد ، اعتبار نیز بعنوان يك عامل ، دیگر وجود نخواهد داشت . همچنین در سرمایه داری دولتی ، نرخ سود — به نوسانات میزان تولید كمك نمیکند . از آنجا که دولت مالك همه سرمایه است ، استفاده از اعتبار هیچگونه تفاوتی با اینکه هر سرمایه دار ، سرمایه خود را بکاربرد ، ندارد . همچنین ، عدم تجانس بین شاخه های متعدد اقتصاد بعنوان نخستین انگیزه بحران عمل نمیکند . اگر چه اشتباه در محاسبه سرمایه گذاری امکان پذیر است و در نتیجه عرضه برخی تولیدات ممکنست بیش از تقاضا باشد ، اما این حقیقت که دولت تولید و عرضه را برنامه ریزی میکند ، هرگونه عدم تجانس شدید را غیر ممکن میسازد . بعلاوه از آنجا که دولت مالك همه صنایع است ، يك روند افزایشی کاهش در قیمت ها دیده نمیشود و کاهشی در نرخ سود از يك صنعت به صنعت دیگر سرایت نمیکند ، اما اثر يك تولید اضافی در يك بخش مستقیماً به سراسر اقتصاد سرایت میکند . هنگامیکه دور بعدی تولید آغاز گشت ، تولید کالاهای معینی کاهش مییابد و تعادل برقرار میگردد .

درست است که اگر اقتصاد سرمایه داری دولتی ، خود کفا میبود ، این عوامل اثری نداشتند و هنگامی آن عوامل دارای تاثیر معینی هستند که برای بازار جهانی تولید کنند و از کشورهای دیگر اعتبار دریافت دارند و غیره .

اما دشواریهای اساسی که سرمایه داری سنتی با آن روبرو است چیست ؟ چگونه نرخ بالای سود بدست میآید در حالیکه ارزش افزونه تحقق یافته است ؟ چگونه سرمایه بدون تحلیل بودن بازار که برای آن ضرورت دارد ، سرعت انباشت میشود ؟ در يك مرحله معین گردش — یعنی رونق — سرمایه داری جهانی موقتا مشکل را حل میکند : يك نرخ بالای سود سبب انباشت سریع میگردد ، یعنی افزایش بسیار زیاد در تولید و وسائل تولیدی در مقایسه با تولید و وسائل مصرفی . بدینسان بخشی بزرگی از ارزش افزونه میتواند در صنایعی که وسائل تولید ، تولید میکنند تحقق یابد ، یعنی در نظام خود تولید (این به تنهایی توضیح بسندهای است که چرا کم مصرفی توده ها ، سبب بحران دائمی نميگردد و از هرگونه انبساط تولید در سرمایه داری پیشگیری میکند) . اگر سرمایه داری بتواند رونق را از يك مرحله موقتی به شرایط دائمی تبدیل سازد ، دیگر اشباع تولید وجود نخواهد داشت . آیا سرمایه داری دولتی میتواند چنین کند ؟ آیا قادر به تضمین يك نرخ بالای سود ، نرخ بالای انباشت ، سطح بالای تولید میباشد ، در حالیکه هنوز سیستم پرتضاد توزیع یعنی ، " فقر و محدودیت مصرف توده ها " را حفظ میکند ؟

بوخارین درباره بحران در سرمایه داری دولتی

تنها اقتصاددان مارکسیست که درباره مشکل نظری بحران اشباع تولید در اقتصاد سرمایه داری پژوهش کرد ، بوخارین بود . او در بحث خود ، درباره نظریه انباشت روزالوکزامبورگ ، این مشکل را در میان مشکلات دیگر مطرح میسازد که چگونه در سرمایه داری دولتی ، باز تولید در سطح

وسیعی انجام میشود * و بحث میکند که آیا يك بحران اشباع تولید وجود خواهد داشت یا خیر .
او مینویسد :

آیا انباشت در اینجا امکان پذیر است ؟
طبیعتاً بله . از آنجا که مصرف سرمایه داران
افزایش میابد ، سرمایه ثابت نیز رشد
میکند . شاخه های جدید تولیدی متناسب
با نیازهای جدید همیشه ایجاد میشوند .
مصرف کارگران ، اگر چه محدودیت معینسی
برای آن تعیین میگردد ، افزایش میابد —
علیرغم این " کم مصرفی " توده ها ، هیچگونه
بحرانی ایجاد نمیشود . به همین ترتیب
تقاضای شاخه های متعدد تولید برای
محصولات یکدیگر و همچنین تقاضای مصرف
کنندگان ، سرمایه داران و همینطور
کارگران ، از پیش تثبیت شده است . (بجای
" هرج و مرج " تولید — که از نقطه نظر
سرمایه يك برنامه منطقی است) اگر
اشتباهی در تولید کالا روی بدهد مقداری
تولید اضافی به موجودی ها افزوده
میگردد و در دوره تولید بعدی تصحیح
مشابهی صورت میگیرد . اگر اشتباه در
کالای مصرفی کارگران رخ دهد ، تولید
افزونه یا در بین کارگران تقسیم میشود
و یا از بین برده میشود . همچنین اگر

* "ببخازین سرمایه داری دولتی را بدینسان مشخص میسازد : "افراد طبقه
سرمایه دار ، در يك تراست واحد که از نظر اقتصاد سازمان یافته است ، اما
در عین حال از نقطه نظر طبقات متضاد میباشد با یکدیگر متحد شده اند . ۴۸۰"

اشتباهی در مورد تولید، کالاهای تجملی
روی دهد، "راه خلاصی" از آن روشن
است. بدینسان هیچگونه بحران اشباع
تولید عمومی بوجود نخواهد آمد. مصرف
سرمایه داران قدرت محرک تولید و برنامه
تولید است. در نتیجه، در این حالت
يك رشد ویژه تسریع تولید وجود ندارد (یعنی
تعداد سرمایه داران محدود است) ۴۹۰

این گفته بخارین که "در این حالت يك رشد ویژه تسریع تولید وجود ندارد"
ممکن است گمراه کننده باشد. نه تنها تولید "بطرز ویژه‌ای سریع نیست" بلکه
در مقایسه با ظرفیت تولیدی اعجاب انگیز يك اقتصاد سرمایه داری "آزاد"
سرعت آن بسیار کاهش خواهد یافت: یعنی کساد واقعی خواهد بود.
جالب توجه است که مارکس کساد یا "حالت رکود" را با کاهش
تعداد سرمایه داران به تعداد انگشتان دست در تمام دنیا مقایسه
میکند. او مینویسد، "برای همه شاخه های جدید سرمایه کساده
جستجوی موقعیت مستقلی هستند، نرخ سود یعنی توسعه نسبی سرمایه
بیش از هر چیز اهمیت دارد و همینکه شکل بندی سرمایه در اختیار
تعداد معدودی از سرمایه های بزرگ معتبر که توسط سودهای فراوان و از طریق
کاهش نرخ سود جبران خسارت آنها میشود قرار بگیرد، نیروی اصلی محرك
تولید تحلیل میرود و تولید به مرحله رکود میرسد." ۵۰۰

"راه حل" توگان بارانوفسکی

آیا يك وجه تولید سرمایه داری با سطح تولید بالا در حال افزایش
دائم نمیتواند همراه با وجه توزیع پرتضاد کنونی وجود داشته باشد؟

میتوان نمودهای با مشخصات زیر ارائه داد . هرگونه افزایشی در بازدهی کار با افزایش متناسبی در تولید وسائل تولید همراه خواهد بود ، اما تولید وسائل مصرف از میزان رشد جمعیت و مصرف طبقه سرمایه دار سریعتر رشد نمیکند . هنگامیکه تکنیک تغییر میکند ، کارگران و سرمایه از تولید وسائل مصرف به تولید وسائل تولید منتقل میشوند ؛ افراد و سرمایه به بیشتری به منظور تولید ماشین آلات و به منظور تولید ماشین و . . . در تولید ماشین آلات بکارگمارده میشوند ، اما تولید وسائل مصرف در مقایسه با افزایش ظرفیت تولیدی جامعه افزایش نمی یابد . تولید بیشتر و بیشتر — پر پیچ و خم میشود و بدینسان بازاری که سرمایه داری برای آن تولید میکند در درون خودش حای خواهد داشت ، اگر روابط درستی بین د و عامل صنعت وجود داشته باشد ، هیچگونه بحران اشباع تولید بوجود نرود نخواهد آمد . اگر چه قدرت خرید توده ها بسیار پائین باشد .

این استدلال میخائیل توگان — بارانوفسکی ، یعنی يك اقتصاددان غیر مارکسیست بود ، او مینویسد :

طرح هایی که در بالا به آنها اشاره شد بمنظور اثبات اصلی است که ممکن است پساً مخالفت روبرو گردد . مگر آنکه ایمن روند بخوبی درك گردد ، یعنی ، ایمن اصل که تولید سرمایه داری برای توسعه بازاری ایجاد میکند . تا آنجا که توسعه تولید اجتماعی امکان پذیر است — البته اگر نیروهای تولیدی بدین منظور مناسب باشند — تقسیم نسبی تولید اجتماعی نیز باید سبب يك توسعه متناسب با آن برای تقاضا گردد ، زیرا در چنین شرایطی هر کالای تولید شده جدید نماینده ایجاد يك قدرت خرید جدید برای استفاده کالاهای